

۳ - علی صبیح عاملی ساکن یزد

Ali Sabih

از فقهاء نامی دوره شاه عباس کبیر معاصر شیخ بهائی بوده است ظاهراً در یزد بسمت شیخ الاسلامی اشتغال داشت بسیاری از علماء یزد وی تلمذ کرده اند از انجمله محمد باقرین مولی زین الامیر علی الکوئینانی بوده که در بعض رساله خویش شیخ مزبور را بعلم و کمال و زهد و تقوی ستوده (۱)

۴ - شیخ رضی الدین

Razeyed - Din

بن ابی جامع عاملی الاصل شوشتری از فضلاء عصر خود بوده با دو برادر خویش فخرالدین و عبداللطیف نزد شیخ حسن بن شهید ثانی تلمذ کرده است و از وی برای روایت تحصیل اجازه نمود پس از مرگ پدر در شوشتر اقامت کرد و در سال ۱۰۲۵ برای تشریف به مشهد رضوی عازم شد در هنگام مراجعت خدمت شاه عباس کبیر رسیده از طرف وی به نظارت اوقاف قاضی القضاتی شوشتر و دزفول و خرم آباد و بهبهان و دهدشت و کوه کیلویه و توابع آن نواحی معین شد پس از چندی ولایات همدان و نواحی آن نیز بر نقاط فوق افزوده گشت مدت دو سال در همدان اقامت نمود همینکه شاه عباس بر بغداد استیلاء یافت وی از رتبه خود استعفاء داده در نجف اشرف متوطن گشت و در همان بلده لیلۃ عرفه ۱۰۴۸ هجری وفات نموده مدفون شد شعر نیکو میگفت قطعه در عتاب برادر خویش عبداللطیف و قطعه در مدیح علی (ع) گفته است (۲)

- شیخ زین الدین علی

Zeyned - Din

فاضل دانشمند نامی خواند امیر در حبیب السیر شرح حال وی را ذکر نموده و پس از تقدیر بسیار از درجات کمالات وی اظهار میدارد که مشارالیه در سال ۹۲۸ بهرات آمد امیر درویش خان ولد سام میرزا پسر شاه عباس ویرا گرامی داشته منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی آن نواحی را بوی واگذار نمود مدت دو سال تمام بان شغل اشتغال داشته بر همکنان فایق آمد سپس به موطن خویش (۳) بلاد عربستان مهاجرت کرد

(۱) - ریاض العلماء افندی خطی و نجوم السماء طبع هندوستان

باب دوم

در حالات امراء

فصل اول

امرای شیعه از صحابه و تابعین در ایام خلافت علی علیه السلام

مقدمه

در این باب مختصری از حالات رجال شیعه را ذکر می‌فهمیم که در سیاست و ذکاوت شهرت داشته بصورت مستقیم یا غیر مستقیم از طرف سلاطین مخالف یا موافق منهدم و سیاست خود حکومت و امارت داشته اند و ابتدا بشرح حال عده از صحابه و تابعین از امراء حضرت امیر و خواهیم پرداخت و حالات آنها را در فصل مخصوصی شرح می‌دهیم زیرا امارت و ولایت در ایام خلفاء راشدین بکلی بر خلاف امارت ایام بنی امیه و عباسین بوده است

امارت در زمان حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین

همینکه مسلمانان بملکت گیری و جهانگشائی برخاستند معمولشان چنین بود هر سر کرده که شهری را فتح می‌نمود حکومت آن بلده بوی تفویض میگردید یا آنکه قبلاً سردار قشون این شرط را می‌نمودند چنانکه حضرت رسول اکرم نیز عمر و عاص و ابو زید را برای فتح بلاد مأمور فرمود و نامه بانان سپرد که در صورت تصرف و فتح هر نقطه عمر و عاص والی آن محل و ابوزید پیشوای نماز و داعی اسلام خواهد بود در ایام خلفای راشدین سران سپاه بلاد و ممالکی را که فاتح میشدند در همانجا به تمثیت امور پرداخته پیشوائی نماز و اخذ مالیات با آنان بود تدریجاً این قبیل امارت و ولایت تغییر یافته و بحکومت های محلی تبدیل گردید و از اواخر خلافت خلفای راشدین این ترتیب شروع شده تا زمان عبدالملک ابن مروان ادامه داشت و در آنوقت مسلمانان دارای دفاتر و دیوانهای مرتبی شده اوضاع امارت و حکومت بر حسب مقتضیات زمان و مکان در ایام بنی امیه و بنی عباس تغییر یافت (۱)

عمال علی (ع) و تعیین آنان بر ولایات

حضرت امیر علیه السلام در سنه ۳۶ هجری عمال و ولات خود را ببلاد مختلفه اعزام فرمود از آنجمله عثمان بن حنیف را والی بصره کرد و عماره بن شهاب را بکوفه فرستاد و عبد الله بن عباس را به یمن روانه نمود و قیس بن سعد را بمصر و سهل بن حنیف را بشام کسب داشت اما سهل همینکه به تبوک رسید اتباع عثمان

ویرا گفتند اگر کسی غیر از عثمان تورافرستاده باید مراجعت نمائی سهل مطلب را در یافته مراجعت کرد ولی قیس بن سعد وارد مصر گردید فقط دسته از هوا خواهان عثمان مقیم مصر سر از فرمان وی پیچیده اطاعت خود را موکول به انتقام از قتله عثمان نمودند عثمان بن حنیف وارد بصره شده عده با او موافق شده و جمعی مخالفت نمودند عماره بن شهاب عازم کوفه شده در بین راه به طلحه بن خویلد اسدی که در زمان ابوبکر دعوت نبوت نموده بود بر خورده طلحه عماره را از ورود بکوفه نهی کرد باین بهانه که کوفیان دست از حاکم سابق خود بر نمیدارند عماره بخدمت حضرت امیر مراجعت کرد بالاخره عبد الله بن عباس بطرف یمن حرکت نمود اینک مختصری از حالات هر یک آنان را بیان نمائیم (۱)

۱ - ابو ابراهیم مالک بن حارث بن حمید بن یغوث بن سلمه بن ربیع

Malek

نسبش بنحالد بن مالک مشهور با شتر ، نخعی منتهی میشود . . مالک اشتر مانند عمرو عاص و مغیره بن شعبه و عروه بن مسعود ثقی و معاویه از رجال باذکات عصر خویش بوده و در میان اعراب به هوش و فطانت اشتهار تام دارد مشارالیه نه فقط نزد امیرالمؤمنین (ع) بلکه پیش معاویه که سخت ترین دشمن او بوده قدر و منزلت عالی داشت پس از فوت اشتر حضرت امیر فرمود (رحم الله مالکاً فقد کان لی کما کنت لرسول الله) و در قنوت معاویه و عمرو عاص و ابو اعور سلمی و حبیب بن سلمه و بشر بن ارطاة عده پنجگانه را لعن مینمود معاویه نیز در مقابل با علی (ع) حسنین و عبدالله بن عباس و اشتر موقع قنوت همان معامله را مجری داشت ابن ابی الحدید مینویسد مالک اشتر در بین شیعه مشهور تر از ابی هذیل بین معتزله است باری با ذکر مراتب فوق خطای اظهارات مقریزی در کتاب الخطط راجع بمالک اشتر معلوم میگردد مقریزی در کتاب مزبور بمناسبت شرح مذاهب مصر چنین مینویسد که تعیین مالک بامارت مصر از طرف امیر مؤمنان برضا و رغبت نبوده بلکه باصرار عبدالله بن جعفر انجام گرفت چه که عبدالله حضرت را بحق جعفر برادرش قسم داد و تمنا نمود که اشتر را بمصر اعزام دارد که اگر غلبه با آنحضرت شد فبها و الا از دست مالک راحت خواهد شد بعقیده مقریزی

مالک اشتر حضرت علی علیه السلام را خشمگین نموده بود و امارت مصر از ناچاری انجام پذیرفت

شجاعت و اقدامات اشتر

ابو هلال و سایر مورخین مینویسند که در روز جنگ جل اشتر و عبدالله زبیر به یکدیگر بر خورده دست بگریبان شدند و از اسب افتادند ابن زبیر زیر دست و پای اشتر فریاد میزد (اقتلونی و مالکامعی و اقلو امالکامعی) یعنی باید مرا با مالک بکشید از همه جنگ وجدال مطلب ابن زبیر مفهوم نشد ولی اگر میگفت مرا با اشتر بکشید البته باهم کشته میشدند گویند عایشه در آن موقع از حال عبدالله پرسید گفتند او را با اشتر دست بگریبان دیدیم عایشه گفت وای بحال اسماء مادر عبدالله البته هر کس مزده سلامتی عبدالله را برساند ده هزار درهم باو خواهم داد اشعار ذیل از ابیات اشتر است که دلالت بر شجاعت و رزم جوانی وی بنماید

أَبْقَيْتُ وَفَرِي وَأَنْعَرَفْتُ عَنِ الْعِدِي وَ لَقَيْتُ أَضْيَانِي بِوَجْهِ عَبُوسِ

أَنْ لَمْ أَشِنَّ عَلَيَّ ابْنَ حَرْبٍ غَارَةً لَمْ تَنْحُلْ يَوْمًا عَنْ ذَهَابِ نَفُوسِ

در یکی از ایام صفین حضرت امیر اظهار فرمود که صبح با معاویه جنگ خواهم نمود اشتر که این مطلب را شنید اشعار چندی انشاد کرد که از آن جمله است

يَا بَنَ هِنْدٍ شُدَّ الْحَيَا زَيْمٌ لَمَوْ تِ وَلَا تَذْ هَبَنَّ بِكَ الْأَمْثَالُ

إِنَّ فِي الصُّبْحِ إِنْ بَقِيَتْ لَهَوْلًا تَتَهَاوَى مِنْ هَوْلِهِ الْأَبْطَالُ

فِيهِ عَزَّ الْعِرَاقُ أَوْ ظَفَرَ الشَّامِ بِمِ يَاهِلِ الْعِرَاقِ وَالزُّرِّيَّالُ

همینکه اشعار فوقی بمعاویه رسید گفت شعر مهم از شاعر مهم است که گوینده آن سر سلسله اهل عراق و رئیس آنها و پناه گاه حرمشان میباشد بهر حال مصلحت در است که مجدد با علی مکاتبه نموده و از وی حکومت شام را بخواهم اگر چه یکمرتبه نوشته ام و جواب نیامده است .. معذک معاویه در تردید افتاده سپس نامه مشهور خود را نگاشت که چنین شروع میشود (اما بعد فلو علمنا ان الحرب تبلغ نباو بك ما بلغت) این مراسله در نهج البلاغه مفصلاً ذکر شده است ...

باری در موقع جنگ صفین مالک اشتر بین علی و معاویه کار را قریباً خاتمه میداد

و معاویه را مغلوب مینمود اما حيله عمر و عاص در بلند کردن قرآن ها بر سر نیزه قضیه را لاینحل و خنثی کرد و اهالی عراق حضرت امیر را مجبور ساختند که مالک اشتر را از ادامه جنگ ممانعت نماید وگرنه آنحضرت را شهید مینمودند حضرت امیر یزید بن هانی سبعی را نزد اشتر فرستاد که جنگ را متارکه کند مالک به فرستاده حضرت جواب داد که اندکی مهلت بدهید عنقریب مبارزه به شکست معاویه خاتمه می یابد همینکه یزید گفته مالک را ابلاغ نمود عراقیان بر حضرت تعرض نمودند که تو مالک را بادامه جنگ فرمان داده حضرت مجدد یزید را مامور فرمودند که بمالک بگو البته مراجعت کن زیرا فتنه شروع شده است مالک باحال افسرده و متغیر از رفتار عراقیان میدانرا واگذارده مراجعت کرد (۱)

ابن مسکویه در تجارب الامم راجع به شجاعت و مردانگی اشتر واقعه ذیل را ذکر مینماید در جنگ صفین موقعی برای لشکریان علی علیه السلام پیش آمد که همگی فرار نمودند فقط ۸۰۰ صد نفر مرد جنگی از قبیله همدان باقی ماندند که در میمنه صف مقاومت مینمودند ۱۸۰ نفر و یازده رئیس قبیله از آن طایفه کشته شد معذک پافشاری نموده و مبارزه میکردند اتفاقاً بمالک اشتر رسیده بوی گفتند ای کاش تنی چند از اعراب به کمک ما میرسید ما هم قسم میشدیم که تا آخر کار پایداری نموده یا همگی از پای در آئیم و یا فاتح شویم مالک اشتر گفت من با شما این معامله را خواهم نمود اشتر با آنان شروع به حمله نموده فوج دشمن را بخاک میانداخت و شمشیر یمانی در دست داشت که هنگام بلند کردن برق آن چشم را خیره مینمود و چون فرود میآورد خون مثل آب از او سرازیر میشد و همین قسم جنگ نموده فریاد میکرد اکنون خطر مرگ است و عنقریب بر طرف خواهد شد اتفاقاً حرث بن جهمان نزدیک مالک آمده ولی ویرا بمناسبت آغشته بودن در اسلحه آهنین شخصاً شناخت فقط در مقابل آن رشادتها اظهار داشت « جزاک الله خیراً منذ الیوم عن امیر المؤمنین و جماعة المسلمین » اشتر صدای این جهمان را شناخته فرمود پسر جهمان مثل تو کسی از این قبیل مواقع تخلف نمیکند این جهمان پس از تکلم مالک را شناخته گفت جانم فدای تو تا این موقع تو را باین قسم نمیدانستم و اینک تا

موقع مرک از تو جدا نمیشوم در صورتیکه خود ابن جهمان از مردان قوی هیکل شجاع تنومند بوده است. بهر حال مالک اشتر چنان بر اهل شام حمله نمود که آنها از جای خرد پراکنده شده به صف پنجم اطراف معاویه رسیدند و به حمله دیگر صف چهارم را به صف پنجم اطراف معاویه ملحق نمود معاویه اسب خواست که سوار شده فرار نماید ولی ابیات ابن اظنابه را که ذیلاً ذکر میشود بیاد آورده

أَبَتْ لِي عَفَّتِي وَ أَبِي بِلَائِي
و كَسْبِي الْحَمْدَ بِالثَّمَنِ الرَّبِيحِ
وَ تَعْوِيدِي عَلَى الْمَكْرُوهِ نَفْسِي
وَ إِقْدَامِي عَلَى الْبَطْلِ الْمَشِيحِ
قَوْلِي كَلَّمَا جَشَاتَ وَ جَاشَتْ
مَكَانَكَ تَحْمُدِي أَوْ تَسْتَرْحِي

خود داری نمود

امارت مصر و وفات اشتر

همینکه معاویه قیس بن سعد بن عباده حاکم مصر را نزد اهل شام از شیعیان خویش معرفی کرد حضرت ویرا معزول نموده محمد بن ابی بکر را بدانجا اعزام داشت پس از کشته شدن محمد حضرت فرمان امارت مصر را بنام اشتر مرقوم فرمود معاویه و عمر و عاص که از حسن سیاست و شجاعت اشتر مطلع بودند پس از این انتخاب از تسخیر مصر ناامید شده ب فکر حيله و تدبیر افتادند لذا نامه بالجایستار کدخدای قریه عریش نوشته ویرا بمعافی از مالیات و جایزه بسیار تطمیع کردند که مالک اشتر را در موقع عبور از آن محل مسموم نماید (عریش اولین منزلی است که پس از انتهای سرحد حجاز وارد خاک مصر میشود) همینکه مالک اشتر وارد عریش شد کدخدا نزد وی آمده و تمنا نمود اجازه دهند مشروب برای امیر تهیه نماید مالک فرمود شربت عسل بیاورد کدخدا شربت عسل مسموم را نزد وی آورد اتفاقاً اشتر روزه بود و در موقع افطار از آن شربت میل نموده و در گذشت حضرت امیر علیه السلام از مرک مالک محزون شده فرمودند (فلقد کان لی کما کنت لرسول - الله) از طرفی معاویه خوشنود گشته به منبر رفت و بر مرک اشتر شماتت نمود و اظهار داشت (ان الله جنوداً من عسل) و در خطبه خویش برای شامیان در دمشق چنین گفت که علی دو دوست داشت و آن عمار یاسر و مالک اشتر بود

یکی در صفین و دیگری در مصر قطع شد بهر حال وفات اشتر در سنه ۳۹ واقع گردید و طبری سنه ۳۷ مینویسد ابن ابی الحدید در رسال وفات اشتر اختلاف نقل نموده بقول اصح اشتر در سال ۳۹ در گذشته است

۲ - قيس بن سعد بن عباده

Gheiss

از قدمای صحابه بوده که با ابوبکر بیعت نموده و در خدمت حضرت امیر باقی ماند و فاش در مدینه بتاریخ ششم هجری بود انس بن مالک میگوید قیس بن سعد بمنزله صاحب و رئیس کشیک در خدمت حضرت رسول اکرم میزیست (۱)

حکومت قیس در مصر و سیاحت وی بامعاویه

پس از قتل عثمان حضرت امیر قیس را بحکومت مصر اعزام داشت وی وارد آن مملکت شده برای علی از تمام آنها بیعت گرفت فقط اهالی قریه خربتا که قریب ده هزار سوار کاری بودند قتل عثمان را بسیار مهم در نظر گرفته و از بیعت با علی خود داری داشتند قیس نیز از مجادله با آنان خود داری کرد و بنای مکاتبه را گذاشت آنها نیز مطیع شده و قرار دادند که مالیات را تأدیه نمایند و قیس از آنها مالیات دریافت نمود موقعی که حضرت امیر به جنگ جبل رفت و به کوفه مراجعت نمود قیس در مصر بود موقعیت مصر بمناسبت مجاورت باشام بر معاویه بسیار ناگوار میآمد لذا مراسله به قیس نگاشته ویرا از متابعت امیر مؤمنان شتمات و ملامت کرد و قتل عثمان را امر عظیمی جلوه داد بالاخره بیعت باخود را بشرط تفویض سلطنت حجاز بر قیس پیشنهاد نمود قیس در جواب مراسله معاویه اولاً از قسمت مداخله حضرت امیر و یا خودش در قتل عثمان مدافعه کرد ثانیاً در قسمت بیعت با معاویه مطلب را محول به تجدید نظر و مطالعه اطراف قضیه کرد معاویه از مضمون مراسله دور بودن قیس را از منظور خویش درک کرد معذک مراسله دیگری به قیس نگاشته مسئله تبعیت خود را باصرا تام تجدید نمود بعلاوه قیس را در صورت عدم قبول تهدید کرد قیس نیز متغیر شده در جواب معاویه چنین نگاشت « العجب من اغترارك بي وطمعك في و استسقاطك ر أي تسومني الخروج من طاعة اولی الناس بالاماره و اقولهم بالحق و

اقربهم الى الرسول و اهداهم سبيلاً و تامرني بالدخول في طاعتك طاعة ابعد الناس من هذا الامر و اقولهم بالزور و اضلهم سبيلا فاما قولك اني مالي عليك خيلاً و رجلاً فوالله ان لم اشغلك بنفسك حتى تكون نفسك اهم اليك انك لذوجت و السلام «
 معاويه پس از وصول این مکتوب بکلی از اطاعت و فرمانبرداری قیس نا امید شده در صدد مکر و خدعه برآمد

سبب عزل قیس از حکومت مصر

معاویه پس از یأس از اطاعت برای ترضیع مقام وی در صدد دسیسه کاری برآمد بدینقسم که گاهی مراسلاتی مبتنی بر پشیمانی قیس از شرکت در قتل عثمان و اطاعت از معاویه جعل نموده از قول قیس انتشار میداد گاهی نیز فرستادگان مصنوعی ترتیب داده و بانها میآموخت که پیش شامیان از طرف قیس مذاکرات و بیاناتی راجع به هوا خواهی قیس از معاویه بنمایند ضمناً به خواص خود اظهار میداشت که از دشنام دادن قیس صرف نظر نمایند چه که وی سرآ از اتباع ماست و باندازه این مطالب را جلوه داد که جاسوسان حضرت امیر در شام باشتباه افتاده حضرت را از قضایا مطلع نمودند و از دوستی قیس مردد ساختند ولی حضرت دوستان صمیمی خود را جمع آوری نموده در حضور آنان فرمودند بخدا قسم این مطالب را در باره قیس باور نمیکنم عبد الله بن جعفر در آن موقع حضرت را بعزل قیس اصرار نموده اظهار داشت که قیس را از حکومت مصر بخواه چه قسم بخدا اگر این حرفها راست باشد قیس اطاعت نموده و در مصر خواهد ماند همین ایام مراسله از قیس واصل گردید که عده (مقصود اهل قریه خربتا بوده) از تبعیت و مخالفت ابا نموده منتظر اختتام قضایا هستند من نیز مجادله با آنان را مصلحت ندانسته عجاله قضیه را سکوت گذاردم حضرت امیر با شور عبد الله بن جعفر در جواب قیس چنین نگاشت « اما بعد فسر الى القوم الذين ذكرت فان دخلو فيما دخل فيه المسلمون و الا فناجزهم و السلام »

قیس از جواب مراسله خویش متعجب شده مجدداً رای خود را مبنی بر ادامه و سکوت قضیه اظهار داشت همینکه مراسله اخیر قیس رسید و حضرت امیر آن را

را در حضور یاران قرائت فرمود عبد الله بن جعفر چنین رأی داد که محمد بن ابی بکر بمصر رفته و قیس بیاید زیرا از وی قضایائی شنیده میشود (مقصود تبعیت از معاویه است) حضرت نیز محمد را بمصر اعزام داشت و قیس پس از ورود محمد بسمت مدینه حرکت کرد درین راه مروان واسود بن بختری ویرا تمدید نمودند قیس بطرف حضرت امیر رهسپار شد معاویه که از این قضیه مسبوق شد بر مروان و اسود متغیر شده بآنها نگاشت که بدست خود علی را از وجود قیس منتفع نمودید بخدا قسم اگر صد هزار مرد جنگی برای علی میفرستادید بقدر وجود قیس برای وی نافع نبود همینکه خبر قتل محمد بن ابی بکر رسید حضرت امیر متذکر شدند که قیس در آیام امارت مصر متحمل مسائل گرافی بوده و پیشنهاد کنندگان عزل وی انصاف ننموده اند و از آن بیعد حضرت در کلیه امور مهمه با قیس مشورت میکرد (۱)

۳ - سعید بن سعد بن عباده انصاری

Said

صاحب اصابه مینویسد که تمام مؤرخین سعید را از صحابه شمرده اند و عبدالبر حکومت وی را در یمن از طرف حضرت امیر ذکر نموده است (۲)

۴ - محمد بن ابی بکر والی مصر (۳)

Mohammed

از خواص اصحاب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده در سال حجة الوداع متولد گردید و در سال ۳۸ هجری در مصر کشته شد محمد از طرف حضرت امیر بحکومت مصر تعیین گردید پس از ورود بمحل قیس ویرا سفارش نمود که به اهل خربتا تعرض نماید محمد این نصیحت را نپذیرفته از آنان تقاضا نمود که یا بیعت نموده و یا از مصر خارج گردند اهالی خربتا از محمد مهلت خواستند که چندی در اینکار تأمل شود اما محمد بآنان مهلت نداد و در سال ۳۸ معاویه عمروعاص را با لشکری بطرف مصر ایفاد نمود محمد از حضرت امیر استمداد کرد حضرت مالك

(۱) و (۲) الدرجات الرفیعه خطی (۳) ۱۸۸ ج ۱ ابوالفداء و ۱۴۰ جلد ۳ ابن اثیر و ۲۷۴ رجال میرزا محمد

اشتراک او فرستاد اما مالک در محلی موسوم بقلزم بوسیلهٔ عسل مسموم شده در گذشت عمروعاص بلامانع بسمت مصر رفته بایاران محمد جنگید و آنها را مغلوب نمود و محمد در خرابهٔ پناهنده شده همانجا بدست معاویه بن خدیج گرفتار شد موی الیه محمد را کشته جسدش را در جیفهٔ حمار نهاده و سوزانید سپس عمروعاص وارد مصر شده و از اهالی برای خود بیعت گرفت حضرت امیر از قتل محمد بسیار متألم شده در حق وی دعا فرمود

۵ - عثمان بن حنیف انصاری

Osman

از اشراف عرب بوده مدتی در زمان عمر و علی علیه السلام امارت داشته است بعد از وفات حضرت امیر در کوفه اقامت نموده و همانجا ایام خلافت یزید بن معاویه در گذشت سید علیخان در کتاب الدرجات الرفیعه ویرا ذکر نموده است

جنگ عثمان بن حنیف با طلحه و زبیر و اتباع جمل

مورخین شرح محاربه عثمان بن حنیف و اتباع جمل را بطور مختصر ذکر نموده اند اینک خلاصهٔ مطلب را از کتاب حرب الجمل (۱) تالیف شیخ مفید محمد بن نعمان درج میمائیم کتاب مزبور از بهترین کتب معتبرهٔ خطی قدیمی است باری شیخ مفید میفرماید: همینکه عایشه از تصمیم عثمان بن حنیف بر جنگ مطلع گردید سوار بر شتر شده و مردم ویرا احاطه نمودند و با اتباع خویش به مرید آمد و ازدحام غریبی در آن محل پدیدار شد سپس عایشه شروع به خطبه نموده و همانقسم سواره مردم را به خونخواهی عثمان تخریض و ترغیب مینمود و از حضرت امیر بدگوئی میکرد عدهٔ از حضار ویرا تکذیب نموده و عدهٔ تصدیق کردند بقسمیکه کار بجداال و یرتاب نمودن نعال رسید پس از آن عایشه به محلهٔ دباغین و از آنجا به دارالاماره آمد و از عثمان بن حنیف تخلیه دارالاماره را تقاضا نمود عثمان امتناع نموده بین آنها جنگ در گرفت و تا موقع ظهر دوام داشت و قریب پانصد نفر یر مرد از اتباع امیر علیه السلام و عثمان بن حنیف کشته شد

و کار جداال بجائی منتهی شد که تا مقبرهٔ بنی هازن میدان خونریزی توسعه یافت سپس

(۱) خطی و نسخه آن کمیاب است

علی بود و با عثمان موافقت نداشت حضرت امیر در باره حکیم فرموده است

دَعَا حَكِيمٌ دَعْوَةً سَمِيْعَةً نَالَ بِهَا الْمَنْزِلَةَ الرَّفِيْعَةَ

بطوریکه قبلاً اشاره شد حکیم بن جبلة پس از استحضار بر گرفتاری عثمان بن حنیف بدست طلحه وزیر در بصره با سیصد تن از عبدالقیس حرکت نموده به حمایت عثمان شتافت عایشه نیز بر شتر سوار شده با طلحه وزیر بمقابله وی آمدند و آن روز را یوم الجمل الاصفَر نامیدند در میان گیر و دار آنروز یکنفر از دی از قشون عایشه پای حکیم را با شمشیر قطع نمود حکیم پای خود را بان شخص پرتاب کرد از دی مدهوش شد و بعد بدست برادر حکیم کشته شد ولی خود حکیم با سه برادر و کلیه همراهان در آن معرکه شهید شدند

۸ - عبیدالله بن عباس Obeid ollah

عبیدالله درك فیض صحبت نبوی را نموده و از آن محضر اطهر استماع آیات و احادیث کرده است اول کسی است که در میان راه برای عابرین خوان گسترده و همسایگان خویش را باخطار دعوت نموده است و از مردمان با سخاوت معروف میباشد حضرت امیر ویرا بحکومت یمن و امارت موسم تعیین نموده مینکه بسر بن ارطات از طرف معاویه بطرف یمن با قشون بسیاری حرکت کرد جنگ سختی فیما بین واقع شده عده بسیاری کشته شدند از آنجمله دو پسر عبیدالله بوده است همینکه خبر قتل دو پسر بمادرشان رسیده در مصیبت فرزندان جزع فراوان نمود و اشعار بسیاری در مرثیه آنها گفت که دو بیت آن ذیلاً درج میشود

هُامَنَّ أَحْسَرَ بَابُنِيَّ الَّذِينَ هُمَا كَالدُّرَّتَيْنِ تَشْطَى عَنْهُمَا الصَّدْفُ

هُمَا مِنْ أَحْسَرَ بَابُنِيَّ الَّذِينَ هُمَا سَمِعِي وَقَلِي فَقَلْبِي الْيَوْمَ مُخْتَلَفُ

باری عبد الله تا موقع شهادت حضرت امیر در یمن حکومت داشت وفاتش بتاریخ ۸۵ یا ۸۷ ایام خلافت یزید بن معاویه در مدینه واقع شد شرح واقعه زردو خورد بسر و عبیدالله بن عباس در کتب تواریخ مشهور و محتاج به تشریح نیست

۹ - قثم بن عباس بن عبد المطلب Ghasm

قثم با حضرت امام حسین هم شیر و رضیع بوده اند از طرف امیر علیه السلام

موقع شهادت آنحضرت در مکه حکومت داشت و در سمرقند بشهادت رسید قبرش در خارج سمرقند با گنبد و بارگاه عالی موسوم به مزار شاه زنده مشهور است سید علی خان در کتاب درجات الرفیعه ویرا مذکور داشته است

۱۰ - تمام بن عباس

Tamam

مادرش کنیزکی صبا نام بوده است در عهد رسول اکرم بدینا آمد از طرف امیر علیه السلام حاکم مدینه شد سپس معزول شده دو باره تا ایام شهادت آنحضرت در مدینه حکومت داشت (۱)

۱۱ - جعدۀ بن هیره بن ابی و هب بن عمرو

Djoadeh

نسبش به لوی بن غالب منتهی میشود پسر ام هانی خواهر حضرت امیر مؤمنان است در ایام خلافت معاویه وفات نمود (۲) در صحابی بودن وی اختلاف است بعضی او را صحابه دانسته بعضی گویند در ایام حضرت رسالت پناهی متولد شد و تابعی بوده است

عسقلانی می گوید مشار الیه صحابی کوچکی بوده است شجاعت و دلیری فوق العاده داشت از طرف علی علیه السلام حکومت خراسان را نمود در جنگ صفین حضور داشته امتحان شایان داد



فصل دوم

در حالات امرای شیعه

که در دربارهای مخالف مذهب و سیاست خود حکمرانی نموده اند

۱ - امرای بنی عباس

مقدمه

شرح وضعیت امارت در ایام بنی عباس

در ایام بنی امیه و بنی عباس امارت ممالک اسلامی بدو قسمت منقسم میشد امارت خاصه و امارت عامه - امارت عامه نیز بدو قسمت بوده است

(۱) - امارت تفویضی اختیاری بدینقسم که خلیفه یک نفر از رجال کاری مملکت را برای امارت اقلیم یا ایالتی معینی انتخاب نموده زمام امور آن مملکت را بوی تفویض میکرد اختیارات و وظایف مهمه امیر مزبور به هفت شعبه عمده تقسیم میشد

۱ - اداره امور لشکری از حیث ارزاق و علق و حسن انتظام و غیره ۲ - اداره امور قضائی و اجرای احکام ۳ - اداره امور مالی و جمع آوری مالیات ۴ - حفظ و حراست امور دینی ۵ - اجرای احکام شرع ۶ - امامت در نماز ۷ - اداره امور حج - امرای عراق در زمان بنی امیه و امرای مصر و شام در ایام عباسیان و امرای خراسان در هر دو موقع دارای اختیارات مزبوره بودند

(۲) - امارت اجباری و استیلائی بدینقسم که شخص مقتدر ب نفوذی بر یکی از نواحی استیلا مییافت خلیفه اضطراراً وی را بر آن ناحیه امیر و حکمران مینمود بدیهی است فرمانفرمائی چنین شخصی در آن نواحی تحت نفوذ و اقتدار خلیفه نبوده است بلکه مستبدانه بطور دلخواه حکومت مینمود این قسم امارت در دوره بنی عباس تشکیل ملوک الطوائفی داده امرای نیم مستقلی مانند آل بویه بنی حمدان غزنویان بنی اخشید و غیره تشکیل گردید که فقط بنام خلیفه خطبه خوانده و سکه زده در بقی مسائل فرمانروای مطلق بودند فقط سالانه مبلغ معینی بعنوان بیج خدمت خلیفه ایفاد میداشتند و سلطنت را در خانواده خود بالارث مستحکم مینمودند سلطنت خدیوی مصر در اواخر نسبت بدولت عثمانی نیز بهمین قرار بوده است موضوع امارت اخیر جزء مطلب این کتاب نبوده است و برای تکمیل قضیه ذکر نموده ایم امارت خاصه - امارت خاصه فرمانروائی در قسمت لشکری و سیاست امور کشوری اختیارات و حدود معینه بوده است اداره امور قضائی و جمع آوری مالیات و سایر مسائل مهمه از طرف خلیفه باشخاص دیگری واگذار میشد در ایام بنی عباس امارت خاصه چندان معمول و متداول نبوده است

ابو الحسن علی بن یقطین اسدی کوفی امیر سفاح

وابی جعفر منصور عباسی
Abol-Hassan-Ali

یقطین (۱) پدر علی که از مشاهیر دعاة شیعیان معروف بوده در زمان مروان حمار آخر خلیفه اموی بدربار خلیفه احضار شد یقطین از ترس زوجه و دو فرزند کوچک خود علی و عبید را از کوفه بر داشته بسمت مدینه گریخت همینکه دولت عباسی ظهور نمود یقطین مجدد بکوفه مراجعت کرد و نخدمتگذاری سفاح و منصور اهتمام نمود تا آنکه در سنه ۱۸۵ وفات یافت

علی بن یقطین ولادت ۱۲۴ هجری در کوفه وفات ۱۸۲ در بغداد و در ترویج مذهب شیعه سعی وافر نمود اموال فراوانی حضور امامین جعفر بن محمد و موسی بن جعفر تقدیم کرد بعلاوه از ثقات روای شیعه نیز محسوب میگردد و خبر آن بمنصور و پسرش محمدالمهدی رسید ولی اتفاقاً از مجازات ابن یقطین منصرف گشتند (۲) ابن الندیم در فهرست از مؤلفات علی بن یقطین ذکر کرده . . کتاب ما سأل عنه الصادق من الملاحم . کتاب مناظراته للشاک بحضرت جعفر

عبدالله نجاشی امیر اهواز

Abdollah

احمد بن علی نجاشی از احفاد عبدالله مذکور که در سنه ۴۵۰ وفات نموده ضمن کتاب رجال نجاشی (۳) مینویسد که عبدالله از طرف منصور عباسی والی اهواز بوده است و همان موقع شرحی حضور حضرت امام جعفر صادق عرض نموده دستور رستگاری خواست حضرت در جواب رساله معروف به رساله نجاشی یا اهوازیه را مرقوم فرمودند (۴)

(۱) خاندان یقطین بفضل و تشیع معروف بوده از مشاهیر آن خاندان بر حسب نقل ابن الندیم در فهرس محمد بن عیسی بن یقطین بغدادی که از اصحاب علی بن محمد (ع) بوده و مؤلف کتاب الاصل و الرجاء که مشتمل بر امیدهای شیعیان در فضایل و منزلت خود و شبیه به کتاب البشارات میباشد . و یونس بن عبد الرحمن که از اصحاب موسی بن جعفر (ع) و علامه عصر خود بوده و چندین کتاب مختلف تألیف نموده . . حالات این خاندان را کاملاً در باب خود از این کتاب ذکر نمودیم (۲) فهرس ابن الندیم خطی و رجال نجاشی و رجال کشی طبع بیبای (۳) طبع بیبای در شرح حالات رجال قرن پنجم شرح حال عبدالله را ذکر نموده ایم (۴) شیخ مرتضی انصاری در کتاب مکاسب خود ضمن مسئله ولایت تمام رساله را نقل نموده است

کشی در کتاب خود حکایتی نقل مینماید که بموجب آن عبد الله ابتداءً زیدی بوده سپس شیعه امامیه شده است

موسی بن یحیی بن خالد بن برمک امیر شام در عصر هارون الرشید

(بصفحه ۲۵ از این جزء مراجعه شود)

آل طاهر امرای عصر مامون

از خاندان شرافتمند دانش پرور مشهور بوده اند ضیاء الدین کواکبی در نسمة السحر نقل از تاریخ بغداد (تألیف خطیب) شرح حال آنان و تشیعشان را ذکر نموده و ابن ندیم در فهرس بحالات آن اشاره کرده است این خلکان و بسیاری از مورخین شرح احوال اینطایفه را به تفصیل نگاشته اند اینک ما نیز بذکر حالا پاره از مشاهیر این خاندان میپردازیم

۱ - ذوالیمینین طاهر بن حسین بن مصعب رزیق بن ماهان

Zol-Yaminein

از امرای نامی مامون و سردار قشون وی بوده است در شهر ری قشون محمد امین را شکست داد سر کرده آنان علی بن عیسی را بقتل رسانید سپس عازم بغداد شده و آن شهر را محاصره نمود و خلافت مامون را رسمیت داد مامون پیوسته ویرا بملازمت خویش میداشت و در سنه ۱۹۸ امارت موصل و جزیره و شام و مغرب را بطاهر واگذار نمود شرح حالات او مفصلاً در کتب سیر و تواریخ مندرج است (۲) طاهر از شیعیان و مجتنبین خاندان ولایت بوده است در نسمة السحر مینویسد همینکه ابوالسرایای علوی داعیه استقلال نمود حسن بن سهل در نظر داشت طاهر را بجزگ وی اعزام دارد ولی همافوق مراسله برای او رسید که شرح تشیع طاهر را ضمن ابیات چندی به حسن بن سهل تذکر داده بودند از آن جمله است

اتَّبَعْتُ طَاهِرًا لِقِنَالِ قَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ طَاعَتِهِمْ يَدِينُ

حسن بن سهل متذکر این مطلب شده هرثمة بن اعین را بجای طاهر کسب داشت مامون درباره طاهر و سایر رفقای او گفته است: این سه نفر (اسکندر و ابو مسلم و طاهر) بزرگترین رجال عصر خود بودند که در تشکیل و تبدیل سلطنت های (۳) مهم اقدام نموده اند طاهر علاوه بر شجاعت و رشادت شخص شاعر فصیحی بوده است رسالات بسیاری

(۱) طبع ببنی شرح حال مؤلف هم ضمن رجال قرن سوم هجری ذکر شده و کتابش موسوم بر رجال

کشی است (۲) ابن خلکان ۲۵۴ ج ۱ و ۱۳۰ ج ۲ اداب اللغة (۳) الشيعة والفنون ۹۱

از او باقی مانده از انجمله مکتوب مشهوری است که موقع فتح بغداد بمامون نوشته بود (۱). باری ولادت طاهر در سنه ۱۵۹ یا ۱۵۷ واقع شده و در سال ۲۰۷ در شهر مرو وفات نمود سلامی در ضمن احوال ولات خراسان مینویسد مامون امارت خراسان را بطاهر واگذار کرد و او امارت را بپسرش طلحة تفویض نمود پاره گفته اند که طاهر مامون را از خلافت خلع نموده اسمش را از خطبه خارج کرد لذا مامون ویرا مسموم نمود گویند طاهر ذوالیمینین موقع زد و خورد با علی بن ماهان شخصی را با دست چپ خود چنان ضربت زد که دو نیم گردید بعضی از شعراء در باره وی اشعاری گفتند از انجمله (کَلْتَا يَدٌ يَكُ يَمِينٌ حِينَ تَضْرِبُهُ) (هر دو دست تو موقع شمشیر زدن دست راست است) لذا مامون ویرا ذوالیمینین ملقب نمود و پاره توجیهاات دیگر نموده اند (۲)

۲ - طلحة بن طاهر بن الحسين

Talhah

مامون پس از فوت طاهر طلحة پسر او بر خراسان خلیفه گردید و گویند او را خلیفه برادر خود عبدالله بن طاهر که ذکر او میاید کرده وفات طلحة سنه ۲۱۳ در بلخ واقع شده است (۳)

۳ - منصور بن طلحة بن طاهر بن حسین

Mansour

عبدالله بن طاهر (شرح حالش ذکر میشود) منصور را حکیم آل طاهر میخواند مشار الیه در فلسفه و سایر فنون تألیفات بسیاری نموده است از انجمله کتاب المونس در فن موسیقی است کندی پس از مطالعه کتاب مزبور گفته بود واقعاً نام المونس اسم با مستمائی میباشد دیگر کتاب الوجود کتاب الابانة عن افعال الفلك کتاب الدلیل و الاستدلال کتاب العدد والمعدودات باری منصور در مرو و آمل و خوارزم حکومت داشت (۴)

۴ - عبدالله بن طاهر بن حسین

Abdollah

مرد عالی همت بزرگواری بوده است مامون بیاس خاطر پدر و فضایل شخصی

(۱) فهرس بن الندیم (۲) ابن خلکان ۲۰۶ ج ۱ (۳) ابن خلکان ۵۸ ج ۱ و فهرس ابن الندیم خطی

به او نهایت ملامت را مبذول میداشت ابتداء در دینور حکومت مینمود سپس
بامر مأمون عازم خراسان شده با خوارج جنگ کرد و در سنه ۲۱۰ وارد
نیشابور گردید و در سنه ۲۱۱ با مارت شام و مصر تعیین گردید و در سنه ۲۱۲
عازم بغداد شد بهر حال عبدالله در سنه ۲۲۸ یا ۲۳۰ در سن ۴۸ سالگی
وفات کرد (۱) منصور شاعر و ادیب دانشمند بوده رسائل بسیاری تألیف
کرده است (۲)

۵ - عبیدالله بن عبد الله بن طاهر

Abeidollah

شاعر و نویسنده و دانشمند بوده است چندی در بغداد حکومت کرد و ریاست
این خاندان بوی ختم میگردد و آخرین کسی است از طاهریان که در موقع ریاست
وفات نمود کتاب الاشارة در اخبار شعراء کتاب السياسة الملوکیة مراسلة بعبدالله
بن المظفر کتاب البراعة و الفصاحة از تالیفات عبیدالله مذکور میباشد ابن خلکان
دیوان شعری بوی نسبت میدهد ولادت عبیدالله ۲۲۳ وفاتش در بغداد بتاریخ
۳۰۰ هجری واقع شد و در مقابر قریش مدفون گردید

کوائی در نسمة السحر مینویسد عبیدالله شاعر دانشمندی بوده از ابی صلت هروی
صحابه حضرت رضا و زهیر بن بکار پاره احادیث روایت نموده است محمد بن یحیی
صولی عمرو بن حسن اشنالی ابوالقاسم طبرانی و غیره از عبیدالله احادیث روایت
نموده اند بختی در قصیده لامیه عبیدالله را مدح نموده و عین آن در دیوان
بختی مندرج است (۳)

ابو دلف

AbauDolaf

قاسم بن عیسی بن ادریس بن عمیر بن معقل بن شیخ بن معاویه نسبتش به معد بن عدنان
عجلی سردار مأمون و معتصم عباسی منتهی میگردد وفاتش در بغداد بتاریخ ۲۲۶
واقع شد از خاندان شرافت مند شجاع بوده است ابن خلکان در صفحه ۳۰۳
ج ۱ ضمن ترجمه ابامسلم خراسانی مینویسد ابامسلم در خدمت عیسی بن معقل
برادر ادریس بن معقل جد ابودلف مذکور تربیت یافت و با پسر وی بمکتب

(۱) ابن خلکان ۲۸۴ ج ۱ (۲) فهرس ابن الندیم (۳) ابن خلکان ۲۹۵ ج ۱ و نسمة السحر خطی

میرفت (بدانجا مراجعه شود) باری ابودلف مرد شجاع با سخاوتی بوده در بسیاری از فنون مهارت داشت فزلاء و ادباء در خدمتش تلمذ مینمودند مخصوصاً در غناء و موسیقی زبر دست بود (۱) در دوستی حضرت امیر و حضرت زهرا افراط مینمود و از وی حکایت میکنند که گفتند است هر کس در دوستی و تشیع خاندان عالی مضایقه نماید البته حلال زاده نخواهد بود (۲)

فضل و کمال ابودلف

بطوریکه ذکر شد ابودلف در فن غنا مهارت داشت ابونعمان ویرا بقصیده بآئیه مدح مینماید که مطلع او این است

عَلِيٌّ مِثْلَهَا مِنْ أَرْبَعٍ وَ مَلَاعِبٍ أَذِيْلَتِ مَصُوْنَاتُ الدُّمُوْعِ السَّوَارِبِ

ابوالحسن علی بن جبلة العكوك قصاید بسیاری در مدح ابودلف گفتند از آنجمله است

إِنَّمَا الدُّنْيَا أَبُو دُلْفٍ بَيْنَ بَادِيَةٍ وَ مُحْتَضِرَةٍ

ابودلف در ازای این قصیده عكوك صد هزار درهم جایزه داد و بهمان سبب مامون عكوك را بقتل رسانید (بصفحه ۳۸۳ ج ۱ ابن خلکان در ترجمه عكوك مراجعه شود)... (از آثار ابودلف) کتاب البزات و الصيد کتاب السلاح کتاب النزہ کتاب سياسة الموك و غیرها (۳) محمد حسن خان در جلد اول کتاب مرآت البلدان مینویسد ابودلف عباسی در قراهران شهری بنا نمود که مشتمل بر دو طبقه فوقانی و تحتانی بوده است و چندین بازار و بنا و عمارات داشت که در موقع محاصره و هجوم دشمن اگر طبقه فوقانی اشغال شد اهالی بطبقه تحتانی پناهنده شوند ابتداء آنشهر را دلف آباد میگفتند سپس از کثرت استعمال زلف آباد گردید... ابن خلکان (۴) میگوید شهر کرج بین اصفهان و همدان عیسی پدر ابودلف بنا نموده و تمام نکرده سپس ابودلف تمام کرده و اقامتگاه خود و فامیل خود گردید

(بازماندگان ابودلف)

هبة الله بن علی بن جعفر بن علکان بن محمد بن ابودلف قاسم بن عبید وزیر القائم

(۱) ۴۶۲ ج ۱ ابن خلکان (۲) ۴۶۴ ج ۱ ابن خلکان (۳) ابن خلکان ۴۶۴ ج ۱

(۴) ص ۴۶۳ ج ۱

« مرالله و پسرش ابونصر علی بن هبة الله مذکور معروف بابن ماکولا صاحب کتاب الاکمال (راجع به تشیع آنان ذکر شده است بصفحه ۶۲۴ ابن خلکان ج ۱ مراجعه شود)

امرای شیعه در مدینه طیبه در عصر خلفای بنی عباس

و ملوک مصر از سنه ۱۶۰ - ۷۰۹ هجری

مقدمه

باید دانست که حکومت و امارت مدینه منوره تا سنه ۱۶۰ هجری بدست حکام و عمال بنی امیه و بنی عباس اداره میشد از آن تاریخ به بعد امارت بلده مزبور تا اوائل قرن نهم هجری به اشراف سادات حسینی محول گردیده بود قلقشندی در کتاب کبیر خود صبح الاعشی بعد از ذکر امارت بنی جزاز چنین مینویسد: جزاز بن هبة بر مدینه هجوم آورده و بر امارت آن شهر دست یافت اما سلطان و برادر عزل کرده و ثابت بن ثقیف را بجای وی تعیین نمود که تا این تاریخ ۸۹۹ هجری در مدینه امارت دارد مشارالیه ثابت بن جزاز بن هبة بن جزاز بن منصور است که نسبش به حسین بن علی (ع) منتهی میشود اکنون امارت ثابت در مقابل بنی عطفه و بنی جزاز توسعه یافته و تمام آنها پیرو مذهب امامیه و راضی میباشند بامامت دوازده امام و سایر معتقدات دیگر امامیه عقیده مند هستند اما امرای زیدیه مکه قدری معتقداتشان در امور مذهبی از اینان خفیف تر است (۱)

ابن سعید نقل مینماید که در سال ۳۹۰ الحاکم عیسی امارت مکه و مدینه را با بوالفتوح حسن بن جعفر از قبیله بنی سلیمان واگذار نمود و امارت مدینه را از بنی حسین منتزع ساخت و در صدد برآمد که جسد اطهر نوی را شبانه از مدینه به مصر انتقال دهد ولی در همان شب معهود باد شدیدی در مدینه وزیدن گرفت که نزدیک بود اساس و بنیان عمارات برآکنده شود ابوالفتوح مصریان را از انجام آن منظور بازداشت خود نیز بنگه مراجعت کرد و امارت مدینه را به بنی الحسین تفویض نمود (۲)

باری این نکته را نیز بایستی در نظر داشت حظه اشراف مکه معروف به حسینه غیر از امراء امامیه است که شرح آنرا ذکر مینمائیم چه که اشراف مزبور اگر چه امامی هستند ولی مذهبشان مذهب زیدیه است

۱ - حسن الانور بن زید الابلج

Hassan - el - anvar

حسن الانور از اعظم سادات و تابعی بوده است در سنه ۱۵۰ هجری از طرف منصور عباسی بحکومت مدینه تعیین گردید ملقب بشیخ الشیوخ و در باب حلم و کرم وی قصاید بسیار سروده اند اول کسی است که از بنی حسن بامارت مدینه نایل شده است گویند در ابتدای حکومت خود مرد فقیری موسوم بابن ابی ذئب را تقرب و منزلت بسیار بخشیده به پیشگاه خلیفه معرفی کرد ابن ابی ذئب را

(۱) صبح الاعشی ۳۰۱ ج ۴ (۲) صبح الاعشی ۹۹ ج ۴

از ملاقات با خلیفه در حق حسن بدگوئی نمود و ویرا مدعی قلمداد کرد منصور حسن را به بغداد احضار کرده اموالش را مصادره نمود ولی پس از اندک زمانی کذب اظهارات ابن ابی ذئب آشکارا گردید خلیفه حسن را بمدینه اعزام داشته اموالش را باو پس داد حسن بعد از ورود بمدینه هدایا و تحفی برای ابن ابی ذئب ارسال داشته و با او بدرفتاری نمود ابن اثیر مینویسد که منصور عباسی حسن را پس از پنج سال حکومت عزل نموده در بغداد حبس کرد ولی مهدی در زمان خلافت خویش حسن را رها کرده اموالش را بوی مسترد نمود بنا بگفته ابن اثیر حسن شخص باسناوتی بوده است ولی از تبعیت خاندان خویش منحرف شده متمایل به منصور گردید وفاتش در سال ۱۶۸ هجری اتفاق افتاد (۱)

۲ - جعفر حجة الله بن عبد الله بن حسین اصغر

Djafar

از سادات متقی باسناوت دانشمند بنی هاشم بوده است شیعه در قلمرو حکومت جعفر حجة الله مینامند گویند جعفر بن عبد الله شباهت به زید شهید داشته است و زید در فصاحت و بلاغت شبیه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بوده است (۲)

۳ - حسن بن جعفر حجة الله بن عبد الله

Hassan

حسن از سادات بزرگوار باسناوت بنی هاشم بشمار میرود در ایام جوانی بسن ۳۷ سالگی در سنه ۲۲۱ هجری وفات نمود عده بسیاری از اولاد ابی طالب و غیره در تشیع وی حاضر شدند یکی از بنی جعفر در مرثیه حسن ابیات چند سروده است از آنجمله

أَلَا يَا عَيْنُ جُودِي وَ أَسْتَهْلِي فَقَدْ هَلَكَ الْمُرْقِعُ وَ الْمَصِيفُ

وَ قَدْ ذَلَّتْ رِقَابُ النَّاسِ طُرّاً وَ أَوْدِي الْعِرِّ وَ الْفِعْلِ الشَّرِيفِ (۳)

۴ - یحیی بن حسن بن جعفر فقیه و نسابه مشهور

Yahya

سال ۲۷۶ وفات نموده است یحیی از سادات جلیل القدر محترم عصر خویش میباشد ابن زهره

(۱) صبح الاعشى ۲۹۸ ج ۴ و غائد الاختصار (۲) و (۳) صبح الاعشى ۲۹۸ و غائد الاختصار

در کتاب غایة الاختصار راجع بوی چنین مینویسد "یحیی بن حسن بن جعفر الحجّة از سادات گرامی دانشمند محترم نسابه بوده بعقیده این جانب اول کسی است که علم انساب را بطسور کتاب تدوین کرده از رجال نامی امامیه بشمار میرود امامت مدینه با فرزندان وی بوده و تا کنون نیز آنخاندان امارت مدینه را دارا میباشند کتاب نسب ابی طالب را تألیف نموده است از ابی طالب عبد المطلب بن هاشم شروع کرده و اولاد صلی ویرا بطنا بعد بطن تا مقارن ایام خویش ذکر مینماید کتاب مزبور از بهترین تألیفات نفیسه در علم انساب است و نگارنده کتابی بهتر و نیکوتر از آن در اینموضوع ندیده است " یحیی بن حسن نسابه مذکور در سال ۲۱۴ هجری در مدینه طیبه در قصر عاصم اقامت داشت وفاتش در مکه بتاریخ ۲۷۷ هجری واقع شد هرون بن محمد عباسی حاکم مکه بر جنازه وی نماز گذارد ابوالحسن از سادات محترم دانشمند بنی هاشم است و دارای فرزندان بسیار بوده که در سر تا سر جهان منتشر و پراکنده اند (۱)

۵ - ابوالقاسم طاهر بن یحیی بن جعفر حجّة الله

Abol-Ghasem

بر معاصرین خویش سیادت نموده در عقیق خانه بنا کرده بدانجا منتقل شد وفاتش در سند ۳۱۳ هجری اتفاق افتاد. (۲)

۶ - حسن بن طاهر

Hassan

در ایام امارت کافور اخشید مصر رفتند نزد وی اقامت کرد کافور مستغلاتی بحسن واگذار نموده که سالانه یکصد هزار دینار عایدی داشت وفاتش در سال ۳۲۹ واقع شد پسرش طاهر بن حسن بعد از پدر وارث وی گردید. (۳)

۷ - محمد بن طاهر ملقب به مسلم

Mohamed

با کافور اخشیدی حاکم مصر دوستی تام داشت و از تمام مصریان معاصر خود متمول تر بوده است پس از اختلال حکومت اخشید مسلم بنام المعز امیر افریقا در مصر شروع بدعوت کرد و همینکه مالک مصر بدست جوهر سردار مفتوح شد و المعز بطرف مصر حرکت کرد مسلم در برقه از نواحی مصر با المعز ویرا

گرامی داشت بر ترك خویش سوار کرده از مخصوصان خود قرار داد وفاتش در سال ۳۶۶ هجری اتفاق افتاد المعز بروی نماز گذارد و با احترام تمام مدفون گردید (۱)

۸ - طاهر بن مسلم Taher

پس از مرگ پدر بمدینه آمده بنی حسین ویرا بر خود مقدم داشتند مدت دو سال مستقلاً امارت نمود طاهر ملقب به ملیح میباشد و در سال ۳۸۱ وفات نمود (۲)

۹ - ابو محمد حسن بن طاهر Abou Mohamed

عتبی مینویسد که حسین بن طاهر تا کنون (۳۹۷) هجری حیات دارد ولی بنی اعمام پدرش اولاد ابو احمد قاسم بن عبیدالله بن طاهر بچی بن حسن بن جعفر الحجة بروی استیلا یافته امارت مدینه را از او گرفتند (۳)

امارت اولاد ابی احمد قاسم بن عبیدالله بن طاهر

۱۰ - ابی احمد قاسم Abau Ahmad

پسری داشت که موسوم به داود و مکتبی بآبی هاشم بوده است عتبی مینویسد پس از طاهر بن مسلم پسر عمو و دامادش داود بن قاسم بن عبیدالله بن طاهر بامارت رسید بآبی عتبی مکتبی شد داود مزبور سه پسر داشت هانی و مهنا و حسن بنا بگفته عتبی هانی و مهنا پس از پدر چندی امارت نموده و حسن از جمله زهاد گردید شریف حرانی تشابه امیر دیگری از این خانواده موسوم بآبی عماره ذکر میکند که در حدود سال ۴۰۸ هجری چندی در مدینه حکومت کرده است عتبی نیز اظهار میدارد که هاشم بن حسن بن داود در سنه ۴۲۸ از طرف المستنصر چندی در مدینه حکومت داشته است (۴)

حکومت اولاد مهنا بن داود بن قاسم بن عبیدالله بن طاهر

مهنا سه پسر داشت عبیدالله حسین عماره بعد از مرگ پدر

۱۱ - عبیدالله Obeidollah

در سنه ۴۰۸ بامارت مدینه رسید ولی وی بدست موالی بنی هاشم در بصره کشته شد

۱۲ - حسین بن مهنا Hossein

بعد از برادر بامارت رسید (۵)

۱۳ - مهنا بن حسین Mohanna

شریف حرانی مینویسد که مهنا بن حسین سه پسر داشت حسین و عبدالله و قاسم (۱)

۱۴ - حسین بن مهنا Hossein

بعد از پدر بامارت رسید و برادرش عبدالله در واقعه نخله کشته شد بنا بر گفته صاحب تاریخ حماة (۲)

۱۵ - منصور بن عماره حسینی Mansour

نیز از امرای مدینه بوده و در سال ۴۹۵ در آنجا حکومت داشته است مورخ مزبور مینویسد پس از منصور پسرش (نامی از وی نبرده است) بامارت مدینه نایل گشت و تمام آنها از اولاد مهنا میباشند . (۳)

۱۶ - ابو فلیته قاسم بن مهنا

Abu-Faliteh

صاحب حماة وی را نیز از امراء مدینه مینویسد با صلاح الدین بن ایوب در فتح انطاکیه بتاریخ ۵۸۴ هجری حضور داشت ابن سعید از قول عدّه از مورخین حجاز نقل میکند که قاسم بن مهنا از طرف المستضیی مدت ۲۵ سال در مدینه حکومت داشت و بتاریخ ۵۳۳ وفات نموده پسرش سالم بن قاسم بجای وی تعیین گردید سلطان عماد الدین صاحب حماة در تاریخ خود مینویسد « که ابافلیته در فتوحات صلاح الدین حضور داشت و سلطان صلاح الدین بوجود وی تبرک و تیمن میجست و از ابافلیته شنوائی داشت » (۴)

المعاضد آخرین خلیفه فاطمی برای ضریح مطهر نبوی پرده از حریر سفید ترتیب داده بود که با ابریشم زرد و سرخ تمام سوره یاسین را بر آن پرده نگاشته بودند همینکه پرده مذکور بمدینه رسید قاسم بن مهنا از آویزان کردن وی بدون اجازه خلیفه وقت المستضیی امتناع نمود و حسین بن ابی المہیجاء را برای استیذان به بغداد فرستاد خلیفه اجازه داده و مدت دو سال آن پرده آویزان بود سپس المستضیی پرده از حریر بنفش با نقوش و قلاب دوزی های عالی بمدینه طیبه ارسال داشت که در یکطرف پرده اسامی خلفاء چهارگانه ابوبکر عمر عثمان علی

و بر قسمت دیگر اسم المستیضی منقوش بود قاسم پرده اولی را بر داشته بنجف برای حرم حضرت امیر فرستاد و پرده المستیضی را بجای آن آویزان کرد (۱)

۱۷ - سالم بن قاسم Salim

بعد از پدر بامارت رسید تا آنکه برای شکایت از قتاده عازم مصر شده درین راه مرد (۲)

۱۸ - شبچه بن سالم Shabheh

بعد از پدر بامارت رسیده در سنه ۶۴۷ کشته شد (۳)

۱۹ - عیسی بن شبچه Issa

بامارت رسیده و در سال ۶۴۹ بدست برادر خود جمّاز گرفتار شد (۴)

۲۰ - جمّاز بن شبچه Djamaz

بجای برادر حاکم مدینه شد المقر شهابی بن فضل الله در تعریف مینویسد که امارت مدینه تا اینموقع (تحریر کتاب) در خاندان جمّاز است (۵)

۲۱ - ابوالحسین بن شبچه Abol-Hassen

بنا بگفته ابن سعید در سال ۶۵۱ در مدینه حکومت داشته است و بنا بگفته دیگری امارت وی در سال ۶۵۳ بوده است

پس از ابی الحسین بن شبچه برادرش جمّاز بامارت رسیده مدت مدیدی عمر نموده بالاخره نابینا گشت و در سال ۷۰۵ وفات نمود (۶)

(حکومت بنی جمّاز بن شبچه بن سالم بن قاسم بن مهنا)

۲۲ - جمّاز بن شبچه Djamaz

پدر منصور حاکم کثونی مدینه عزالدین جمّاز امیر طیبه و شیخ بنی الحسین از سادات محترم جلیل القدر عظیم الشان خوش سیرت است در مدینه طیبه اقامت نموده سنش به هشتاد رسیده و اولاد بسیار دارد نسبتش بدینطریق میباشد:

جمّاز بن شیحه بن هاشم بن قاسم بن مهنا بن حسین بن مهنا بن داود (تمام اینان امراء مدینه بوده اند) بن احمد بن عبدالله بن طاهر امیر المدینه بن یحیی امیر المدینه بن حسین بن جعفر الحجّه بن الامیر عبیدالله الاعرج رضی الله عنهم اجمعین «انتهی» (۷)

در جلد اول کتاب الدرر الکامنه (۱) عسقلانی نیز شرح حالات جَمَاز و مسائلی که دلالت بر تشیع وی می نماید نیز مذکور است بعد از جَمَاز پسرش

۲۳ - منصور بن جَمَاز

Manssoor - ebn - Djamaz

بامارت رسید در کتاب غایت الاختصار راجع بحالات عبیداین چنین مینویسد اینان از اولاد عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی زین العابدین امراء مدینه میباشند منصور بن جَمَاز از این خاندان بوده که از حجاز بعراق آمد و امروزه از بزرگان مردان حجاز بشمار میاید اشخاصی موثق از شجاعت وی برای من حکایت نموده اند شخصا وی را دیده ام جوان نمکین گندمگون خوش صورتی است بیارگه سلطان آمده در حق وی اکرام شد و قطعه از املاک حله به او واگذار گردید قلقشندی مینویسد "مقبل بن حجاز بمصر نزد ظاهر پیرس رفته و بفرمان وی در حکومت مدینه شرکت یافت اتفاقا منصور بن جَمَاز پسرش کبیشه را در مدینه نایب خود قرار داده و مسافرتی نمود مقبل مدینه هجوم نموده حکومت را از برادرزاده بستاد کبیشه از قبایل عرب استمداد نموده بد مدینه حمله کرد و عمورا در سال ۷۰۹ بقتل رسانید و منصور مجدد بحکومت سابق برقرار گردید وی ماجد بن مقبل در اطراف مدینه بین طوایف عرب مشغول تکاپو بوده و گاه گاه به سمو مخالفت میکرد تا آنکه در سال ۷۱۷ مدینه آمده آن بلده را متصرف شد منصور از ملک صالح محمد بن قلاوون سلطان مصر استمداد کرد وی عساکری به گومت منصور فرستاد و ماجد را در مدینه محاصره کردند ماجد از مدینه فرار کرد منصور چندی بامارت مدینه اشتغال داشت اما الملك الناصر بروی خشمگین شده و چند روزی برادرش ودی بن جَمَاز را بامارت تعیین کرد مجدد منصور بامارت رسیده در سال ۷۶۵ وفات نمود بعد از منصور پسرش (۲)

۲۴ - کبیشه

Kabisheh

بجای پدر امارت یافت کبیشه بدست پسر عمویش کشته شد پس از آن

(۱) خطی است در کتابخانه شیخ علی کاشف الغطاء موجود است (۲) غایة الاختصار و صبح الاعشی